

چنگیز خان مغول

ترجمه: هارولد لمب

ترجمه: رشید یاسمی



تهران - ۱۳۹۷

سرشناسه: لمب، هارولد، ۱۸۹۲ - ۱۹۶۲. عنوان و نام پدیدآور: چنگیز خان مغول / هارولد لمب؛ ترجمه رشید یاسمی. مشخصات نشر: تهران: خسرو شیرین، ۱۳۹۷. مشخصات ظاهری: ۲۳۸ ص. شابک: ۵-۶۸-۵۸۱۳-۶۰-۹۷۸. وضعیت فهرست نویسی: فیا. یادداشت: کتاب حاضر توسط ناشران متفاوت در سالهای مختلف منتشر شده است. موضوع: چنگیز خان، ۵۴۹ - ۶۲۴ ق. موضوع: مغولان - شاهان و فرمانروایان - سرگذشتنامه. شناسه افزوده: یاسمی، رشید، ۱۳۴۹- مترجم. رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ج ۸ / DSR۹۶۸. رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۶۲۱۰۹۲. شماره کتابشناسی: ۵۱۳۴۵۴۸

چاگیز خان بول

مارولد لمب،
ترجمه رشید یاسمی

انتشارات خسرو شیرین

صفحه آرای: نیروحید ذنوبی

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: او ۳۹۷

شابک: ۵-۶۸-۵۸۱۱-۶۰-۹۷۸

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان



تهران: خیابان لبافی نژاد، بین خیابان دانشگاه و ابوریحان، پلاک ۹۷، واحد ۱
تلفن: ۶۶۴۱ ۲۵۶۳ - ۶۶۴۱ ۲۵۹۸

فهرست

مقدمه: راز.....	۵
فصل اول: بیابان.....	۱۱
فصل دوم: کهش زندگانی.....	۱۸
فصل سوم: جنگ ابله‌ها.....	۲۷
فصل چهارم: ته‌جیز سیل‌ها.....	۳۵
فصل پنجم: وقتی که تمام بلای گوپتا به اهتزاز در آمد.....	۴۵
فصل ششم: وفات ژان کسپش.....	۵۳
فصل هفتم: یاسا.....	۶۰
فصل هشتم: ختای.....	۶۸
فصل نهم: امپراطور التون‌خان.....	۷۷
فصل دهم: بازگشت مغولان.....	۸۵
فصل یازدهم: قراقوروم.....	۹۱
فصل دوازدهم: شمشیر اسلام.....	۹۹
فصل سیزدهم: حمله به جانب غرب.....	۱۰۷
فصل چهاردهم: جنگ اول.....	۱۱۴
فصل پانزدهم: بخارا.....	۱۲۰
فصل شانزدهم: ترکتازی اورخانان.....	۱۲۹
فصل هفدهم: چنگیزخان به شکار می‌رود.....	۱۳۶
فصل هجدهم: تخت زرین تولی.....	۱۴۳
فصل نوزدهم: گشودن راه‌ها.....	۱۵۰
فصل بیستم: جنگ سند.....	۱۵۹

فصل بیست و یکم: مجمع بزرگان دربار.....	۱۶۷
فصل بیست و دوم: پایان کار.....	۱۷۱
خاتمه.....	۱۷۷
یادداشت‌ها.....	۱۸۷
قوانین چنگیزخانی.....	۱۹۰
فصل بیست و سوم: مکاتبه سلاطین اروپا با مغولان.....	۲۰۹
فصل بیست و چهارم: قبر چنگیزخان.....	۲۱۲
فصل بیست و پنجم: اوگتای و گنج او.....	۲۱۶
مراجع این کتاب.....	۲۳۱

مقدمه

راز

هفتصد سال پیش مردی بر اکثر ممالک دست یافت. نصف جهان را مسخر کرد و نوع بشر را همان به وحشت افکند که هنوز هم پس از قرن‌ها آثار آن بیم نمایان است. در مدت زندگی القاب بسیار به او داده‌اند مانند جلاد مردمان، عذاب الهی، جنگجوی کامل، صاحب تخت‌ها و تاج‌ها اما نزد ما بیشتر به نام چنگیزخان معروف است.

اگر او را با دیگر فرمانروایان بس مقایسه کنیم می‌بینیم که واقعاً سزاوار این القاب و عناوین بوده است. ما که ملل این زمانه هستیم اسامی جمعی از مردمان نامدار را آموخته‌ایم که مقدم آنها اسکندر مقدونی و قیصر روم و آخر آنان ناپلئون است. لیکن چنگیزخان عظیم‌تر از جهانگسایان است که در سرزمین اروپا مشهور شده‌اند. فی الحقیقه ممکن نیست او را با مقیاس عهد بنجیم. هنگامی که بالشکر جرّار خود می‌آمد منازل او را بایستی از روی درجات عرض و طول جغرافیایی به شمار آورد نه به حساب کیلومتر و فرسنگ. در عرض راه اگر شایرهای منهدم و رودخانه‌ها از مسیر خود منحرف می‌شد و روی صحرا از کراواتگان و اجساد کشتگان پوشیده می‌گشت و اغلب بعد از عبور او فقط گرگ‌ها و کلاغ‌ها مخلوقات زنده‌ای بودند که در نواحی آباد و پرجمعیت سابق منزل می‌گزیدند.

با این‌که امروز ملل عالم پس از مشاهده واقعات خونین جنگ‌بین‌المللی به قتل و خرابی عادت کرده‌اند معذالک وقتی که از قتل عام‌های او آگاه می‌شوند به دهشت و حیرت می‌افتند. چنگیزخان که رئیس ایلی چادرنشین ساکن صحرای گوبی بود با ملل متمدنه عالم نبرد کرد و فاتح شد. اگر بخواهیم تأثیر اعمال او را کاملاً بفهمیم

باید نظری به آثار قرن سیزدهم میلادی بیندازیم. مسلمانان آن قرن معتقد بودند که چنین انقلابی در احوال عالم جز به قضای الهی صورت نتواند گرفت. می‌گفتند دور آخر الزمان فرار سیده است. یکی از مورّخین می‌نویسد: هیچ وقت اسلام به چنین بلائی دچار نشده است از یک جانب هجوم نصرانیان و از جانب دیگر حمله مغولان.

چند سال بعد از وفات چنگیز اقوام اروپایی به دهشتی عظیم افتادند سواران موخش مغول مشرق اروپا را پایمال سم ستوران کردند بولسلاس در لهستان و بلا در هنگری از مردان مغول پا به گریز نهادند. هانری دوک سیلزی به تیر مغول از پا درآمد و گرفتار حاکم بلائی شد که گراندوک ژرژ روسی مبتلا شده بود. ملکه بلانش دوکاستیل سه لوئی را مخاطب داشته فریاد می‌کرد: «فرزندم کجایی؟»

یکی از دلیران ژرمن موسوم به فردریک دوم به پادشاه انگلستان هانری سوم نوشته است که هجوم ایل تاتار حرج عذاب الهی نیست که برای تنبیه ملل عیسوی و پاداش گناهان آنها نازل شده است. نام خود تاتار هم اخلاف ده قبیله بنی اسرائیل هستند که چون گاو طلایی پرست بودند خدا آنها را در بیابان‌های آسیا به پاداش بت پرستی سرگردان فرموده است.

روژر باکون^۲ معروف می‌گفت مغولان لشکر دجالند که در آخر زمان مزرعه جان مردمان را به این طرز وحشتناک درو می‌کنند.

در تأیید این اعتقاد مردم اشتباهاً قولی از سن ژرمن نقل می‌کردند که پیشگویی فرموده و گفته است هنگام ظهور دجال قبیله‌ای از قبایل ترک از زمین یاجوج و ماجوج در ماوراء کوهستان آسیا خروج خواهد کرد مردمانی بجزایر پلیدند از شراب و نمک و گندم پرهیز می‌کنند و همین قوم عالم را زیر و رو خواهند کرد. پاپ مجلس لیون را تشکیل داد و قصدش بیشتر این بود که وسایلی برای دفع

۱- در جهانگشای جویی صفحه ۱۷ جلد اول می‌نویسد: حدیثی است منقول از اخبار ربانی: اولئک هم فرسانی بهم انتقم ممن عصائی - یعنی خدا می‌فرماید آنها سواران من هستند به دست آنان از مردمی که بر من عصیان ورزیده‌اند انتقام می‌کشم. (مترجم)

2. Roger bacon

۳- چنگیز گوید من عذاب خدا می‌دهم. جهانگشای جویی صفحه ۸۱ جلد اول (مترجم)

سیل هجوم مغول بیابند و ژان دوپلان کارپن^۱ که شخصی محترم و شجاع از فرقه اخوان صغیر بود از جانب مرکز روحانی به رسالت نزد مغولان رفت و عیسویان می‌گفتند: «ما خطری عظیم و بلائی قریب احساس می‌کنیم که از این قوم بر دین خدا وارد خواهد شد.»

در کلیسا نمازها و دعاها خوانده شد که خداوند شر مغولان را رفع کند. اگر تاریخ حیات چنگیز منحصر به همین قتل و نهب و تعطیل ترقی بشر بود او هم در ردیف آتلا و آلاریک محسوب می‌شد که بی مقصود معین به هر سمت حمله می‌کردند. ما این آفت جانها در عین حال رزم آزمایی کامل و سزاوار تاج‌ها و تخت‌ها بوده است.

در اینجا ما با مذهب جهولی در احوال چنگیزخان مواجه می‌شویم که چگونه یک نفر صحرانشین و صیاد و پویان گله و پاسبان رمه در هنر و لیاقت نظامی بر لشکر سه شاهنشاه تفوق داشته است. یک مرد وحشی که هیچ وقت شهر ندیده و خط نوشتن نیاموخته بود چگونه برای پادشاهان مختلف مجموعه قوانین به یادگار گذاشته است.

اروپائیان متفقند بر این که از حیث هنر نظامی ناپلئون رتبه اول را حائز است اما یک لشکر را در مصر ترک و به چنگال دشمنان راند و بقایای لشکر دیگری را در برف‌های روسیه گذاشت و عاقبت از فرط غرور در دام هدیه و اترلو گرفتار آمد هنوز زنده بود که دولت امپراطوری از هر جانب فرو ریخت و توانین و پاره پاره و پسرش از میراث محروم گردید. تمام تاریخ ناپلئون شبیه به بازی و تئاتر است که خود او بازیگر آن باشد پس مجبوریم که نظری به تاریخ اسکندر بیندازیم این جوان بی باک و مظفر را با چنگیزخان مقایسه کنیم اسکندر جوان که در انتظار مقام خدایی داشت با سپاه مرتب خود به سمت خاورزمین رانده و خیرات و نعم علوم و فنون یونانی را به همراه می‌برد اسکندر و چنگیز هر دو در عین پیروزمندی جهان را وداع گفتند و نامشان در میان ملل آسیا هنوز ورد زبان‌هاست.

اما پس از وفات نتایج اعمال آنها بسیار مختلف افتاد. سرداران اسکندر بر سر تاج و تخت و تقسیم مملکت او به منازعه برخاستند و فرزند اسکندر را مجبور به فرار کردند.

چنگیزخان قدرت و سلطه خود را از حد ارمنستان تا حدود گره و از اقصای تبت تا ساحل وُلگا چنان راسخ و ثابت کرده بود که پسرش بدون ایجاد هیچ خلاف و نفاقی وارث و جانشین او شد و نوۀ او قوبیلای خان هم نصف جهان را در اختیار داشت.

این دین عظیمی که یک نفر وحشی از عدم به وجود آورد مثل این است که نتیجه سحر و جادۀ اشد و عموم مورّخین را به حیرت و تعجب انداخته است در جدیدترین تاریخ عمومی آن دوره که علمای انگلستان تألیف کرده اند اعتراف شده است که این واقعه ای عجیب و غیر قابل تأویل و تعلیل است یکی از دانشمندان با حیرت و بهت تمام در مقالۀ تاریخ چنگیزخان ایستاده و می گوید: «وجود فوق العادۀ این مرد به قدری عجب و آید حل است که هوش و استعداد شکسپیر». اما باید دانست که حوادث بسیار باعث شده است که ما چنان که باید این شخص را نمی شناسیم مغول ها نمی توانند خوبسند یا اعتنایی به این کار نداشتند. بنابراین اخبار عهد چنگیز در کتب اریغوری، چینی - ایرانی و ارمنی متفرق است ساگا تألیف سانانگ ستزن^۱ مغول را فقط در این ایام به طرز متوسطی ترجمه کرده اند. نتیجه این است که بهترین مورّخین مغول کیراز^۲ شمنان او بوده اند و در موقع قضاوتی که راجع به چنگیز می شود این نکته را نباید فراموش کرد. این تاریخ نویسان که از نژاد مغول دور بودند مثل اروپایی های قرن سیزدهم چندان اطلاعی از اوضاع عالم نداشتند و خارج از حدود مسکن خودشان را مستور و مبهم می دیدند. مشاهده می کردند که قوم مغول ناگهان از ظلمات خروج کردند سیل مهاجمین را می دیدند که از سر آنها گذشته و به جانب ممالک دیگر که همچنین برای مورّخین مجهول بود عبور می کرد.

یکی از مسلمانان با اندوه تمام اطلاعات خود را در باب ورود مغول چنین خلاصه می‌کند: «آمدند و کردند و سوختند و بردند و رفتند»^۱.

قرائت این آثار و تطبیق آنها با یکدیگر کاری دشوار بوده است و شرق‌شناسانی که به این کار دست زده‌اند فقط به ذکر اوضاع سیاسی و طریق هجوم مغول اکتفا کرده‌اند. چنگیزخان را مثل مظهر قوت و قدرت وحشیان و مانند بلاتی نشان داده‌اند که منظمأ در اوقات معین از بیابان خروج کرده و مأموریت داشته است که تمدن‌های ضعیف و مشرف به انحلال را قلع و قمع کند.

کتاب سنانا تألیف سانانگ ستزن هم در کشف این سرمددی نمی‌کند فقط می‌گوید چنگیزخان یک «بغدو» از نژاد خدایان بود و در عوض کشف سر ظهور چنگیز را مثل یک «جزای» نمایش می‌دهد.

اسباب تأسف است که مورخان جدید هم در تحت تأثیر خرافات و موهومات قرن سیزدهم میلادی واقع شده و چادر نشینان چنگیزخان را فقط مهاجمینی گفته‌اند که از راه دور می‌آمدند.

یک طریق سهلی هست که تا اندازه‌ای ما را به کشف این راز هدایت می‌کند و آن عبارت است از برگرداندن عقربه ساعت زمانه و رجعت به هفتصد سال قبل و مشاهده شخص چنگیزخان به طوری که مورخین عهد خودش او را به ما معرفی کرده‌اند. بدون التفات به معجزه مذکور و بدون اعتنا به این که ما را مظهر قدرت وحشیان گفته‌اند بلکه با معاینه شخص او باید مطلب را کشف کرد.

پس ما در این کتاب به سیاست نژاد مغول توجهی نکرده فقط شخصی را مورد بحث قرار می‌دهیم که قوم گمنام مغول را به سیادت عالم رسانید. برای این که فی الحقیقه سیمای این شخص و اخلاق و احوال او را بتوانیم دریابیم. باید او را با محیطی که در آن می‌زیسته و قومی که در اطراف او بوده و خلاصه به نحوی که واقعأ هفتصد سال قبل در روی این خاک زندگی می‌کرده است مورد مطالعه قرار دهیم زیرا که وی را با مقیاس تمدن جدید نمی‌توان سنجید باید او را در بیابانی خشک با

سکنه چادرنشین و سواران صحرانورد که شغلشان صید و پاسبانی گله‌های گوزن شمالی بوده به نظر آورد. سرزمینی که اهل آن از پوست جانوران جامه و از شیر و گوشت غذا دارند و تن را با پیه حیوانات چرب می‌کنند که از سرما و رطوبت محفوظ بمانند مردانی که هلاکت از سرما و گرسنگی با جان دادن در زیر ضربت دشمن را به چیزی نمی‌شمارند.

فررکارپن نخستین اروپایی دلاوری که قدم به آن نواحی گذاشت گوید: «اینجا نه قصبه هست و نه شهر، همه جای بیابان و ریگزار است که یک صدم سطح آن قابلیت کشت و زرع ندارد مگر در حوالی رودخانه‌ها اما در این ولایت رودخانه هم کمتر دیده می‌شود.

این ناحیه به آبی درخت است لیکن مراتع بسیار خوب دارد امپراطور و شاهزادگان هم حتی برای گرم کردن خود و پختن غذا جز آتش مدفوع اسب و الاغ و گاو وسیله‌ای ندارد.

هوا بسیار سرد است حتی در وسط تابستان طوفان‌های وحشت‌انگیز بر می‌خیزد و رعد و برق جمعی کثیر را به درخت می‌رساند و در این فصل هم برف‌های گران می‌افتد و بادی چنان سرد می‌وزد که به زحمت می‌توان خود را بر پشت اسب نگاهداشت هنگامی که یکی از این طوفان‌ها ما را در راه فروگرفت ضرورتاً خود را بر روی خاک افکندیم و تا زمانی که زنده بماندیم و خاک نتوانستیم چیزی ببینیم غالباً تگرگ شدید فرو می‌ریزد. بعد از سرماها سخت ناگهان گرمائی صعب رخ می‌نماید و بلافاصله هوا به شدت سرد می‌شود.

خلاصه اوضاع طبیعی صحرای گوبی در سال ۱۱۶۲ مطابق سال خوک (تنگوزئیل) بر این منوال بود که گفته شد.